



جستار: بکاء در اسلام و سنت صوفیانه

پدیدآورده (ها) : ویلیام چیتیک؛ نقدبیشی، معصومه
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: کتاب ماه دین :: خرداد 1393 - شماره 200
از 96 تا 102
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1044709>

دانلود شده توسط : معصومه نقدبیشی
تاریخ دانلود : 22/08/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





جستار



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بکاء در اسلام و سنت صوفیانه

نویسنده: ویلیام چیتیک

مترجم: معصومه نقدبیشی

پیامبر دارند. حدیثی به ما می‌گوید که پیامبر دعا‌های ابراهیم (ع) (الابراهیم: ۳۶-۳۷) و عیسی (المائده: ۱۱۸) در حق امت‌های خودشان را قرائت می‌کرد. سپس به حالت تضرع دست‌های خود را بالا برد و فرمود: خدایا امتم، امتم و گریست. خدا به او وحی کرد که نا امید نخواهد شد. حدیث دیگری می‌گوید: که او با دیدن قبر مادرش می‌گریست. باز حدیث دیگری به ما می‌گوید: زمانی که نوزاد پسرش؛ ابراهیم از دنیا رفت، او گریست. یکی از اصحابش به او گفت: «تو هم ای رسول خدا؟!». پیامبر به او پاسخ داد که: او به رحمت خدا رفت. پس فرمود: چشم، اشک می‌ریزد و قلب اندوهگین می‌شود و ما فقط به آنچه پروردگارمان را خشنود می‌سازد اقرار می‌کنیم. ای ابراهیم! ما در فراق تو اندوهگینیم.

یک بار که پیامبر از روستایی می‌گذشت، زنی را دید که در تنور نان می‌پخت در حالی که فرزندش را در بغل گرفته بود. وقتی شعله‌های آتش زبانه کشید او به سرعت به عقب پرید. بعد زن جلو آمد و گفت: خدا مهربان مهربانان (ارحم الراحمین) (۷:۱۵۱) نیست؟ پیامبر پاسخ داد که هست. زن گفت: یک مادر فرزند خود را هرگز در آتش نمی‌اندازد. پیامبر سرش را خم کرد و گریست. سپس گفت: خدا عقوبت نمی‌کند هیچ یک از بندگانش را مگر متمرّدین و عاصیان، یعنی کسانی که از [فرمان] خدا سرپیچی کرده و از گفتن «لا اله الا الله» امتناع می‌ورزند. بسیاری از متون حدیثی: بکاء را به صحابه نزدیک پیامبر [یعنی] خلیفه اول ابوبکر (م ۱۳ ق) نسبت می‌دهند. دختر او

بکاء در قرآن، حدیث و بسیاری از متون اسلامی از جنبه‌ای مثبت مورد اشاره قرار گرفته است. هر کس در جلسه قرآن حضور یافته باشد می‌تواند گواهی دهد که بکاء نه تنها پدیده‌ای پذیرفته شده بلکه مورد انتظار در عرف مسلمانان است. اما مفهوم آن به راستی چیست؟ اگر ما در جستجوی پاسخ‌های ارائه شده توسط مسلمانان باشیم، بهترین موضع جستجو، نوشته‌های صوفیانی است که نقش روانشناسی عمیق و درمانگرانی معنوی را در اکثر [دوره‌های] تاریخ اسلام ایفا کرده‌اند. دو مکتب عمده فکری دیگر [یعنی] فقه و کلام، در مورد کارکردهای درونی و روح حرف زیادی برای گفتن ندارند؛ و اما فیلسوفان، آن‌ها تبدیل روح به عقل محض و کسب فضیلت را هدف قرار داده‌اند ولی در [درباره] پدیده‌هایی که ارتباطی ویژه با اعمال مذهبی دارند به ندرت بحث نموده‌اند.

قرآن و حدیث

قرآن به بکاء (مشتقات آن) در هفت آیه و دمع در دو آیه دیگر اشاره می‌کند و این آیات نقاط عطفی در عمده بحث‌های بعدی ما می‌باشند. [قرآن] بکاء را در خصوص قرائت آیات خود، تحسین می‌کند... بی‌گمان کسانی که پیش از آن علم داده شده‌اند ... و گریه کنان بر چانه‌ها به خاک افتند و خشوعشان افزون شود (الاسراء/ ۱۰۷-۱۰۹) حدیثی است که به مؤمنان دستور می‌دهد ضمن قرائت قرآن گریه کنند یا حداقل تباهی نمایند. بسیاری از احادیث حکایت از گریه خود





عایشه (م ۵۸ ت)؛ همسر پیامبر، این احادیث را به شرح ذیل خلاصه کرد: «ابوبکر مردی بود که بسیار می‌گریست (بکاء). هنگام تلاوت چشم‌هایش تحت کنترل او نبودند». به نظر می‌رسد ابوبکر نمونه اولین زاهد خاص است که صفت بکاء به او اطلاق می‌گردد. با این حال علیرغم نظر برخی مستشرقین، مدرکی دال بر اینکه گروهی از افراد به این لقب شناخته می‌شدند وجود ندارد.

اگر چه بکاء عموماً مورد تحسین است برخی مؤلفان آن را نشانه خامی تلقی می‌کنند و به ابوبکر نیز به عنوان کسی که از مرحله بکاء فراتر رفته استناد شده است. رشیدالدین میبیدی (م ۵۲۰ ق) در کتاب اثرگذارش، کشف‌الاسرار و عدة الابرار که یکی از مفصل‌ترین و محبوب‌ترین تفاسیر قرآن به زبان فارسی است، معنای آیه ۷۴ سوره بقره را چنین توضیح می‌دهد: ثم قست قلوبکم من بعد ذلک ... سخت شدن به دو قسم است: در مورد جاهل، قساوت به معنای نامهربانی، بی‌رحمتی و دوری از خداست. در مورد کسانی که خالص و آگاه هستند، سخت شدن، ثبات در دانش و اخلاص است. سپس او به ابوبکر اشاره کرد: هر که کسی را دیدی که می‌گریستی و بر خود می‌پیچیدی از استماع قرآن، وی گفتی: من [نیز] چنین بودم تا زمانی که دل‌ها سخت شد.

با توجه به ساختار دیالکتیکی بلاغت قرآنی و تفکر اسلامی به طور کل؛ به سختی می‌توان بدون ذکر خنده (ضحک) از بکاء سخن گفت. قرآن اشارت بر این دارد که این دو [گریه و خنده] باید به عنوان یکی از قراین تکوینی مفروض دانسته شوند: «و هموست که می‌خنداند و می‌گریاند / و هموست که می‌راند و زنده می‌کند / و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید» (النجم ۴۳-۴۵). این نمونه اولیه ایست در باره خنده و گریه که در حدیثی درباره معراج پیامبر به آن اشاره شده است. وقتی او به آسمان اول رسید آدم (ع) را در حالی دید که دو گروه عظیم در هر طرفش نشسته بودند. وقتی آدم به سمت راستش نگریست، خندید و زمانی که به سمت چپش نگاه کرد، گریست. قرآن اصحاب یمین را (۵۶:۳۸) در بهشت و اصحاب شمال (۵۶:۴۱)

را در جهنم جای می‌دهد.

قرآن به دشمنان مؤمنان - که اغلب گروه دوم را به استهزا و سُخره می‌گیرند - را به این حقیقت هشدار می‌دهد که [آن‌ها] در واقع باید گریان باشند: «پس آیا از این سخن عجب دارید (۵۳:۵۹) و می‌خندید و نمی‌گریید؟ (۵۳:۶۰) (النجم ۵۹:۶۰). حدیثی که به کرات ذکر شده، نقطه نظری مشابه ارائه می‌دهد: اگر شما آنچه من می‌دانم را می‌دانستید، کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید». همچنین پیامبر فرمود: از خنده بسیار اجتناب کنید [چرا که] خنده زیاد دل را می‌راند. اگر چه من آنچه ذکر شده را ندیده‌ام، [اما] نتیجه واضح به نظر می‌رسد: «بسیار گریه کنید چرا که گریه بسیار به دل جان تازه ای می‌بخشد. با این وجود علیرغم تحسین بکاء در تمام نوشته‌ها، احادیث، خنده را به مراتب بیش از گریه به پیغمبر نسبت می‌دهند.»

اگر قرآن روشن می‌کند که بکاء صفت شایسته مؤمنان در این جهان است می‌گوید که خنده صفت آن‌ها در جهان دگر خواهد بود. «ولی امروز آن‌ها که ایمان آورده‌اند به کفار می‌خندند» (المطففین: ۳۴). همچنین قرآن خنده را به تجربه رویت خدا ربط می‌دهد، در آن روز چهره‌هایی تابان، خندان و مسرورند / و برخی چهره‌ها آن روز [گرفته‌اند] و بر آن‌ها غبار [اندوه] نشسته / تیرگی و سیاهی آن‌ها را پوشانده است (عبس: ۳۸-۴۱). حتی جالب‌تر اینکه کتب حدیثی به ما می‌گویند که خدا می‌خندد. بر طبق یک خبر، خدا به دل‌سردی کسی که تقدیرش در سُرف تغییر است می‌خندد. وقتی که سؤال شد آیا واقعاً خدا می‌خندد؟ پیامبر پاسخ داد که [آری] او می‌خندد و یکی از صحابه خاطر نشان کرد: «ما از احسان‌هایی که بخندد کم بهره نخواهیم بود.»

یکی دیگر از روایات به ما می‌گوید که بعد از قیامت، شخصی به خدا مُصرانه التماس می‌کند که او را به جهنم نیندازد و خدا به شرطی که چیز بیشتری نخواهد موافقت کند. مرد به قول خود وفا نمی‌کند و خداوند او را تا نزدیک بهشت می‌برد، دوباره به زور قول می‌گیرد که چیز دیگری طلب نکند. این امر چندین بار اتفاق می‌افتد. در نهایت خدا می‌خندد و او را در



بهشت جای می‌دهد. در یکی از چند نسخه این حدیث، صحابه معروف پیامبر، ابن مسعود (م ۳۱ ق) چنین نتیجه‌گیری می‌کند: شخص خواهد گفت: «ما مسخره کرده‌ای در حالی که تو پروردگار عالمیان هستی؟» سپس ابن مسعود خندید. او گفت: از من نمی‌پرسید که چرا خندیدم؟ آن‌ها گفتند: چرا؟ او گفت: «رسول خدا این‌گونه خندید و آن‌ها از او پرسیدند: «ای پیامبر خدا، تو چرا می‌خندی؟» او پاسخ داد: «به دلیل خنده پروردگار عالمیان زمانی که او گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی در حالی که تو پروردگار جهانی.»

حدیث دیگری به ما می‌گوید که پیامبران و امت‌هایشان منتظر خواهند شد تا خدا خود را در روز قیامت آشکار سازد. وقتی خدا به امت محمد (ص) می‌رسد، از آن‌ها می‌پرسد که چرا ایستاده‌اند؟ آن‌ها خواهند گفت: که منتظر پروردگارشان هستند. سپس به ایشان خواهند گفت: که او پروردگار آن‌هاست و آن‌ها از او خواهند خواست که خود را به آنان بنمایاند، سپس او بر آنان در حالی که می‌خندد، تجلی خواهد کرد.

تصوف متقدم

هنگامی که مشایخ متقدم صوفیه به بکاء اشاره می‌کنند یکی از دغدغه‌های اولیه آنان، طیفه بندی علل آن است. قرآن از افرادی سخن می‌گوید که گریه آن‌ها ثمره معرفت حق قرآن قرائت شده است: «و چون آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند می‌بینی به خاطر آنچه از حق شناخته‌اند، چشمانشان اشک می‌بارد...» (المائدہ: ۸۳). در اظهار نظر درباره این آیه ابن عطا (م ۳۱۰ ق) چهار صفت مثبت دیگر که ممکن است دلیل گریه باشد را می‌افزاید: ابتهاج، حسرت، ترس و حرقه که آخری عذاب فراق معشوق است. تذکره‌های صوفیانه به بکاء اشاره نموده اما به ندرت بحث مستقلی را به آن اختصاص می‌دهند. یک استثنا در کتاب اللعابونصر سراج (م ۳۷۸ ق) قید شده است. در مجموعه انتهایی این کتاب، او بکاء را به عنوان مبحثی مهم ذکر کرده و سخنانی از ابوسعید خراز (م ۲۸۶ ق) که بکاء را طبق سه دسته به ۱۸ نوع دسته بندی نمود، نقل قول می‌کند: [گریه] از خدا، به سوی خدا و بر خدا. گریه از خدا به سبب ترس از عقاب خدا و اندوه بر جدا ماندن از اوست. گریه به سوی خدا، به جهت اشتیاق عاشقان به دیدار معشوقشان است و گریه بر خدا ناشی است از «جدایی» سپس از وصال یا از لذت وصال، آنگاه که سالک مانند طفلی که در آغوش مادر شیر می‌خورد در آغوش خداوند است.»

هنگامی که نویسندگان صوفی شروع به تنسیق تألیفات جامع‌تری نمودند، یکی از ژانرهای مورد علاقه آنان، شرح مراحل رشد معنوی بود. آن‌ها طرح‌های مختلفی ارائه دادند که منازل سیر الی الله را تشریح نموده و این مقامات را نوعاً بر حسب اعداد مثالی نظیر ۷، ۱۰، ۱۲، ۴۰، ۱۰۰ بر می‌شمردند. آن‌ها ندرتاً بکاء را به عنوان مرحله‌ای خاص از بقیه [مراحل] جدا می‌کنند هر چند که غالباً در [مقامات] سیر مطرح می‌باشد. تنها زمانی که ما برخی ریاضت‌های بسیار دشوار در باب مقامات

را مورد توجه قرار می‌دهیم، بکاء جزء عناوین اصلی می‌آید. روزبهان بقلی (م ۶۰۶ ق) در مشرب الاروح ۱۰۰۱ مقام را در بیست دسته پنجاه‌تایی تشریح می‌کند که تحقق کمال تام در برگیرنده آن‌هاست. پنج مقام، بکاء نام گرفته: گریه، بند آمدن گریه، گریه از حق برای حق، گریه در خنده و گریه در وجد. روزبهان به ما می‌گوید: «گریه در طی ۱۰۰۰ مقام رخ می‌دهد» و این [امر] ممکن است نشان دهد که چرا به ندرت بحث جداگانه‌ای به آن اختصاص داده می‌شود.

غزالی در احیاء العلوم بحث جداگانه‌ای در باب بکاء ندارد. با این حال در بخش سوم از تتمه ربع العبادات که به خوف و رجا اختصاص دارد، به این موضوع اندکی توجه نشان می‌دهد. خوف و رجا اغلب در قرآن ذکر شده و مکرراً در تذکره‌های صوفیان مورد بحث قرار گرفته است. اگرچه او از یکی از صوفیان متقدم نقل می‌کند که خوف و رجا دو بال روح در پروازش به سوی خدا هستند [اما] فصل پایانی را بیشتر به خوف اختصاص می‌دهد. به این ترتیب او به مثال‌های بسیاری از گریه پیامبر (ص) اصحابش و دین‌داران اشاره می‌کند. او به ما می‌گوید کسانی که از عدالت، قهر و غضب خدا می‌ترسند انجام فرایض دینی و اطاعت از شریعت و حیاتی را سهل خواهند دانست چرا که «ترس است که به اعمال صالح ترغیب نموده، امیال را کاهش می‌دهد و قلب را از وابستگی به این دنیا باز می‌دارد». توضیحات او در مورد دلایل عدم تاکید بر رجا، بر کل سنت پرتو می‌افکند.

این عربی در فتوحات المکیه حرف نسبتاً کمی در مورد بکاء دارد. او تنها یکی از ۵۶۰ باب را به طور خاص در موضوع [بکاء] اختصاص داده، یعنی باب ۳۱۳ [با عنوان]: «در معرفت مقام بکاء و النوح من الحضرة المحمدیه». این باب بر نقش پیامبران در امت‌هایشان معطوف است و تنها به طور مختصر به خود بکاء اشاره می‌کند. او به ما می‌گوید که پیامبران به مقام عبودیت کامل که مستلزم تهی شدن از خویش و سرشار بودن از حضور الهی است، دست یافته‌اند. با این حال، خدا آن‌ها را نمایندگان خویش قرار داده به طوری که آن‌ها بایستی صفات ربوبیت و اقتدار الهی را آشکار سازند. ظاهر ساختن صفات خدا، دوگانگی خاصی را در روابطشان با او می‌گنجاند زیرا آن‌ها خود را به عنوان خدایان کوچک معرفی می‌کنند. در ظاهر آن‌ها ربوبیت را ابراز می‌کنند و از خدا دور می‌مانند اما از درون، آن‌ها بر عبودیت و قرب او باقی‌مانند. پیامبران به خاطر تقوا و حذر [از او] می‌گریند چرا که بیم دارند حق موجه مقام تکلیف دینی خود را ادا نمایند. در دفاع از این تفسیر، ابن عربی فرموده محمد (ص) را ذکر می‌کند: آگاه باشید [که] من از همه شما خدا پرست تر و خدا ترس ترم و من بیشترین علم را دارم. او به درستی خاطر نشان می‌کند که پیامبر این [جمله] را پس از آن فرمود که اصحابش به جد و جهد فوق العاده او در اعمال عبادی اشاره نمودند ولو اینکه این آیه قرآنی قبلاً نازل شده بود: «حقاً ما تو را پیروزی بخشیدیم، پیروزی درخشان! تا خدا گناه گذشته و اخیرت را [که به تو نسبت می‌دادند] برطرف سازد.»





(الفتح: ۱-۲)

ابن عربی در جایی دیگر از فتوحات درباره آیه ۵۸ سوره مریم اظهار نظر می‌کند «آنان گروهی از پیامبران بودند که خداوند به آن‌ها نعمت داد؛ هرگاه آیات خدای رحمان بر ایشان تلاوت می‌شد سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند (مریم: ۵۸)». در این مورد او می‌گوید: پیامبران در فرح و سرور می‌گریستند از این رو که آیات «رحمان» به آن‌ها می‌رسید با این همه «رحمت، مستلزم قهر و جباریت نیست بلکه [مستلزم] رفق و لطف است».

ابن عربی چندین بار به این گفته بایزید بسطامی که «من چند صباحی خندیدم، چند صباحی گریستم و اکنون نه می‌خندم و نه می‌گریم» اشاره می‌کند. به طور کلی، او این [گفته] را اشارتی به نایل آمدن بایزید به «مقام بی‌مقامی» می‌داند که سطحی از کمال روحی است که در آن «صورت الهی» کاملاً محقق شده و عبودیت مطلق حاصل آمده است.

به عبارتی، او در یک مباحثه شرعی، به این گفته استناد کرده، می‌گوید: اگر کسی در حال ادای نماز بخندد، آیا [این امر] نماز او را باطل می‌کند؟ اکثر فقها بر این عقیده‌اند [که نماز چنین شخصی باطل است]. ابن عربی می‌گوید که [این مسئله] بستگی به حالت شخص دارد. اگر شخص از خدا غافل شود، پس خنده، نماز او را باطل می‌سازد. اما اگر شخص پذیرای تجلی خدا در آیات قرآنی که در حال تلاوت آن‌هاست، باشد، خنده صرفاً نشان‌دهنده عکس‌العمل مناسبی خواهد بود. این دلیلی است بر اینکه بایزید، که کاملاً بر قرآن مسلط بود، گاه می‌خندید و گاه می‌گریست.

در حین تلاوت قرآن در نماز، افراد، احوال متفاوتی دارند - اگر از اهل الله باشند، در قرآن تدبیر می‌کنند. آیه‌ای آن‌ها را محزون می‌سازد در نتیجه می‌گریند و آیه دیگر آن‌ها را مسرور می‌کند و آن‌ها می‌خندند، باز آیه‌ای دیگر آن‌ها را مبهور و متحیر می‌سازد که در نتیجه آن‌ها نه می‌خندند و نه می‌گریند. آیه‌ای به آنان علم ارزانی می‌دارد و آیه‌ای دیگر آن‌ها را به استغفار واداشته و استغاثه می‌کنند.

در عبارتی دیگر، ابن عربی تصدیق می‌کند که تجلی خداوند است که تعیین می‌کند آیا یک «ولی خدا» بخندند یا بگریند. او به عنوان مثال [در مورد] مردی که ملاقات نموده سخن

می‌گوید. با این وجود وی به این نکته هم در اینجا و هم در جای دیگر تصریح می‌کند که چنین افرادی نادر هستند.

تجلی باعث خندیدن می‌شود. من هرگز احدی را در این طریق مانند شخصی که «علی السلاوی» نام داشت و اهل ضحک بود، ندیده‌ام. با او سفر کردم و در سفر و حضر در شهر اندلس مصاحبتش بودم. او هرگز از خندیدن دست نکشید [درست] مانند شخص از خود بیخود شده‌ای که گهگاه حواسش بر می‌گردد. هرگز ندیدم که بر زبانش ذنبی جاری شود. اما بُکائون، من فقط یکی از آن‌ها به نام «یوسف المغاور الجلاء» را در سال ۵۸۶ در اسیلیه دیدم. او کثیر الجزع بود و هیچ‌گاه گریه او بند نیامد. وقتی که خودم صاحب ضحک بودم، مصاحبتش بودم.

مفاهیم کلامی

اگر همه چیز از حق نشئت یابد و به حق بازگردد، [پس] اشک نیز از این قاعده مستثنی نیست. با توجه به اینکه هم خنده و هم گریه از خدا نشئت می‌گیرند، ما می‌توانیم بپرسیم که آیا این دو مربوط به ذات الهی هستند یا اینکه خدا آن‌ها را فقط در مکونات به وجود آورده است. ما دیده‌ایم که متون حدیثی نمونه‌هایی از خنده خداوند را مطرح می‌سازند، اما تا آنجا که من می‌دانم، متون اسلامی در هیچ کجا حاکی از این نیستند که خدا می‌گرید. عدم تناسب مشخصی بین خنده و گریه وجود دارد. اولی (خنده)، یک صفت الهی است، دومی (گریه) نه؛ هر دو صفات مخلوقات هستند. به عنوان صفات خلقیه، هیچ یک از این دو به خودی خود خوب نیستند اما روی هم رفته گریه تحسین شده و خنده مورد نکوهش قرار گرفته است.

با توجه به اینکه خدا می‌خندد و دلیل خنده و گریه اوست، ما می‌توانیم ۳ نام الهی را اخذ کنیم، هرچند در فهرست‌های معتبر ذکر نشده‌اند: اوست [خدایی] که می‌خندد، واهب خنده و گریه. این‌ها از همان رابطه ساختاری سه نام عموماً ذکر شده توسط متکلمان حکایت دارند: الحی، المحیی و الممیت. خدا زنده‌ای ست که هرگز نمی‌میرد اما همه چیز در جهان آمیزه‌های دائماً متغیری از مرگ و زندگی هستند. بدین سان نیز، به نظر می‌رسد خدا، خدانی است که هرگز نمی‌گرید اما همه چیز در جهان آمیخته‌ای از خنده و گریه است. به همین نحو: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است (النور: ۳۵)» و «تاریکی‌ها و



روشنایی را پدید آورد (الانعام: ۱)». پس قرآن «کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی درآوری... (ابراهیم: ۱)». یعنی از مرگ به سوی زندگی، از جهل به سوی دانش، از گریه به خنده. تنها با پیوستن به خدا می‌توان بر مرگ، حزن و محنت چیره گشت.

اگر گفت گریه را برای روح مناسب‌تر از خنده می‌داند، دلیلش این است که انسان‌ها بر حسب تعریف، جدای از خداوند و مستغرق در مرگ و تاریکی هستند. بر طبق آیه ۳۱ سوره بقره، خدا آدم را آفرید و همه اسماء را به او آموخت. این [آیه] به‌سادگی می‌گوید خدا توجه ویژه‌ای به انسان‌ها دارد نه اینکه سعادت تضمین شده باشد. گریه به مثابه واکنش طبیعی به آگاهی انسان از دوری از خالق، که منشأ همه هستی، نیکی، خود آگاهی و ابتهاج است، جلوه می‌نماید.

ابن عربی توضیح می‌دهد که مردم به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند. همان‌گونه که توسط قرآن در آیه ۱۰۵ سوره هود بیان شده که به ما می‌گوید در آخرت مردم یا شقی خواهد بود یا سعید. صفاتی که افراد شقی در جهان دیگر برخوردار خواهند بود یعنی حزن، بلاء، بکاء، ذلت و خشوع صفاتی هستند که در این دنیا در افراد سعید ظاهر می‌گردند؛ و اما صفاتی که سعاداً در بهشت خواهند داشت مانند شادی و ابتهاج، این صفات هم اکنون در کسانی که شقی از کار در خواهند آمد ظاهر می‌گردند.

ممکن است اعتراض شود که گریه نه فقط از اندوه و محنت بلکه از رحمت و ترحم نیز نشئت می‌گیرد، آن‌گونه که در احادیث گوناگون به آن اشاره شده است. اگر خداوند محمد را به عنوان رحمتی برای جهانیان (۱۰۷: ۲۱) فرستاد و او «رحم الراحمین» است که رحمتش همه چیز را فرا گرفته (۱۵۶: ۷)، مطمئناً او باید در غمخواری برای رنج مخلوقاتش بگرید اما کلام اسلامی به جای خصایص بشری خداوند بر ویژگی‌های الهی انسان تأکید دارد. همان‌گونه که قرآن به محمد دستور داده شده که بگوید: «بگو جز این نیست که من بشری مثل شما هستم ... (الکہف: ۱۱۰)». درست است که محمد صفت الهی رحمت را بروز می‌دهد، اما خدا ضعف بیش از حد بشری را با «گریه» نشان نمی‌دهد.

علاوه بر این، این اشارت که خدا می‌گرید باعث می‌شود که درباره امور، به نسبت دیدگاه جاودانه عندالله، به دیدگاه انسانی اعتبار زیادی داده شود. خداوند جهان را به خاطر رحمت، عشق و عقل آفرید. یک حدیث قدسی می‌گوید: کتیبه‌ای بر عرش اوست که «خدای رحمان بر عرش استیلا یافت (طه: ۵)» خوانده می‌شود «رحمت من بر غضبم سبقت جسته است». عدم تناسب بین رحمت و غضب به خدا اجازه نمی‌دهد که بگرید - نه حتی در تصویرپردازی‌های انسان‌گونه بکار گرفته شده در بسیاری از متون روایی چرا که خدا می‌بیند که در واقع هستی رو به راه است. به این ترتیب ابن عربی حدیثی نقل می‌کند که به ما می‌گوید: خدا «دو مشت» بر خواهد گرفت اهل جنت و اهل دوزخ، سعید و شقی و یک مشت را به بهشت خواهد

افکند و مشتی دیگر را به جهنم و هر بار می‌گوید: «من ناراحت نیستم» (الابالی).

با توجه به اینکه او گروه عظیمی از مردم را در رنج و عذاب می‌اندازد، چرا باید خدا بگوید: من ناراحت نیستم؟ ابن عربی به ما می‌گوید: زیرا رحمت او همه چیز را در بر گرفته، حتی آن‌هایی را که سرانجام به عمیق‌ترین حفره آتش می‌رسند، چرا که «عاقبت نهایی هر دو [مشت] در رحمت خواهد بود و این است دلیل اینکه چرا خدا ناراحت نیست».

میبدی و بکاء

هرگونه اقدام جهت بررسی جدی نقش بکاء در متون اسلامی مستلزم رساله‌ای عظیم خواهد بود. شعر صوفیانه به تنهایی نمونه‌های بی‌شماری را فراهم می‌سازد. در عوض، اجازه بدهید من از تفسیر قرآن مذکور میبدی - کشف‌الاسرار - چند نمونه بحث ویژه را مهیا سازم. میبدی تفسیر خود از آیات را به سه نوبه تقسیم می‌کند: ترجمه تحت‌اللفظی فارسی، شرح مفصل عقاید مختلف مراجع متقدم و «اشارات به معانی باطنی» متن. نوبه سوم در مقایسه با دو تای اول، برخی از زیباترین عبارات منثور زبان فارسی را ارائه می‌دهد. این کتاب یک نمونه تصویر پردازی، که به زودی بر سنت‌های شعری زبان‌های فارسی، ترکی و هندی - سنت‌هایی که به ابزارهای عمده‌ای برای جهان بینی قرآنی در اکثریت قریب به اتفاق جهان اسلام تبدیل شدند - مستولی خواهد شد را فراهم می‌کند.

میبدی به خوبی درک می‌کند که گریه ممکن است علل گوناگون داشته باشد. او به برخی از آن‌ها در آیه ۱۰۹ سوره الاسرا اشاره می‌کند:

گریستن حال مبتدیان است و صفت روندگان، هرکسی بر حسب حال خود و هر رونده‌ای براندازه کردار خود. تائب در گناه خود می‌نگرد، از بیم عقوبت می‌گرید. مطیع در طاعت با فترت خود می‌نگرد، از بیم تقصیر می‌گرید. عابد از بیم خاتمت می‌گرید: که آیا با من فردا چه کنند؟ عارف در سابقه ازل می‌نگرد و می‌گرید: «که آیا در ازل بر من چه راندند و چه قضا کردند؟». این همه بر راه روندگان است و بر ضعف حال ایشان نشان است. اما ربودگان از خویشتن و اهل تمکین را بکاء نقص باشد و در راه ایشان علت بود. کما اینکه از جنید (د ۲۹۸) حکایت می‌شود که نشسته بود و همسرش [نیز] نزد وی بود و شبلی (د ۳۳۴) داخل شد. همسرش خواست که پرده کند، اما جنید به او گفت: شبلی غایب است تو بر حال خود باش. جنید همچنان با او در سخن بود تا ناگاه شبلی به گریه درآمد. زمانی که شبلی شروع به گریستن کرد، جنید زن را گفت: وقت آن است که پنهان شوی، که شبلی باهوش آمد.

میبدی هم مانند دیگران خنده و گریه را علایم مقتضی تقدس در نظر می‌گیرد. او این [امر] را در آیه ۱۸۰ سوره بقره که به مؤمنان دستور می‌دهد تا آخرین وصایا و وصیت نامه‌های [خود را] آماده کنند، توضیح می‌دهد. توانگران اموالشان را باقی می‌گذارند اما درویش روحا مقاماتشان که خنده و گریه از جمله



آن هاست، را جا می‌گذارند:

چندانک عاصی از کرد بد خویش بر خود بترسد، ده چندان عارف با صدق اعمال و صفاء احوال بر خود بترسد، اما فرق است میان این و آن: که عاصی را ترس عاقبت است و بیم عقوبت، عارف را ترس اجلال و اطلاع حق است. این ترس عارف هیبت گویند و آن ترس عاصی خوف.

بشر حافی را همین حال بود به وقت رفتن، گریستن و زاری در گرفت، گفتند: یا ابا نصر اتحب الحیاة؟ مگر زندگی را دوست می‌داری؟ و مرگ را کراهیت؟ گفت: نه، اما بر خدای رسیدن کاری بزرگ است و سهمگین ... باز قومی دیگرند که به وقت رفتن ایشان را تجلی جمال و لطف حق استقبال می‌کند و برق انس تابد و آتش شوق زبانه زند. مکحول شامی مردی مردانه بود و در عصر خویش یگانه، درد و اندوه این حدیث او را فرو گرفته. هرگز نخندید و در بیماری مرگ جماعتی پیش وی در شدند و می‌خندید. گفتند: «ای شیخ، تو همواره اندوهگین بودی؟ این ساعت اندوه به تو لایق تر. چرا می‌خندی؟ گفت: چرا نخندم؟ و آفتاب جدایی بر سر دیوار رسید و روز انتظارم برسید. اینک درهای آسمان گشاده به ردا برد می‌زنند: که مکحول، به حضرت می‌آید.»

در اظهار نظر درباره آیه ۲۳۸ سوره بقره که به مردم فرمان می‌دهد تا مراقب نماز های یومیه‌شان باشند، میبیدی مقاله اسطوره ای طولیلی که اصل هر یک از نماز های پنج‌گانه را به یکی از پیامبران نسبت می‌دهد، ارائه می‌نماید. او به ما می‌گوید: آدم، که اولین بشر و اولین پیغمبر است، نیز اولین کسی بوده که به پاس گذشتن شب، نماز صبح را به جای آورد.

چون [آدم (ع)] از آسمان به زمین آمد به آخر روز بود. تا روشنایی روز می‌دید، لختی آرام داشت چون آفتاب نهان شد دل آدم معدن اندها شد ... او هرگز شب ندیده و مقاساة تاریکی و اندوه نکشیده بود. ناگاه آن ظلمت دید که به همه عالم برسید و خود غریب و رنجور و از جفت خود مهجور، در آن تاریکی که آه کردی، گه روی فرا ماه کردی، گه قصد مناجات درگاه کردی... اول همه غریبان آدم بود، پیشین همه غمخواران آدم، نخستین همه گریندگان آدم بود. بنیاد دوستی در عالم آدم نهاد، آیین بیداری شب آدم نهاد. نوحه کردن از درد هجران و زاریدن به نیمه شبان سنتی است که آدم نهاد...

آخر چون نسیم سحر عاشق‌وار نفس بر زد و لشکر صبح کمین بر گشاد و بانگ بر ظلمت شب زد، جبرئیل آمد و بشارت داد که «یا آدم! صبح آمد و صلح آمد! نور آمد و سرور آمد! روشنایی آمد و آشنایی آمد! برخیز ای آدم و اندرین حال دو رکعت نماز کن: یکی شکر گذشتن شب هجرت و فرقت را، یکی شکر دیدن صبح دولت و وصلت را!!».

میبیدی معمولاً گریه را به آتش عشق و سوز دل پیوند

می‌دهد. در اظهار نظر در باره آیه ۲۵۷ سوره بقره [الله ولی الذین آمنوا] خدا ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، او شروع می‌کند به توضیح اینکه چرا خدا به ضعیفان رؤف‌تر و حلیم‌تر است تا به قدرتمندان و این گفته خدا را در ارتباط با پیامبر ذکر می‌کند، که «من با کسانی هستم که دلشان برای من شکسته است». سپس [میبیدی] حکایاتی را در اشاره به این نکته ارائه می‌دهد:

در خبر می‌آید که روز قیامت یکی را به حضرت برند، از این شکسته سوخته. الله گوید: بنده من چه داری؟ گوید: دو دست تپمی و دلی پر درد و جانی آشفته و حیران، در موج اندوه و غمان. گوید همچنین می‌رو تا به سرای دوستان، که من شکستگان و اندوهگنان را دوست دارم...

داود (ع) گفت: بار خدایا! گیرم که اعضا را به آب بشویم تا از حدیث طهارت پذیرد. دل را به چه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد؟

فرمان آمد که یا داود! دل را به آب حسرت و اندوه بشوی تا به طهارت کبری رسی. گفت: بار خدایا این اندوه از کجا بدست آرم؟ گفت: این اندوه ما خود فرستیم. شرط آنست که دامن در این اندوهگنان و شکستگان بندی. گفت: بار خدایا! ایشان را چه نشانست؟ گفت: همه روز آفتاب را می‌نگرند تا کی فرو شود و پرده شب فروگذارند. تا ایشان در خلوتگاه و نحن أقرب کوفتن گیرند.

همه شب خروشان و سوزان و گریان، با نیاز و گداز، روی بر خاک نهاده و به آواز لهفان ما را می‌خوانند که: یا رباه! یا رباه!!

و از جبار عالم ندا می‌آید که: ای جبرئیل و میکائیل! شما زجل تسبیح بگذارید که آواز سوخته می‌آید. هر چند بار عصیان دارد اما در دل درخت ایمان دارد. در آب و گل مهر ما سرشته دارد. مقربان ملاً اعلی از آن روز باز که در وجود آمدند، تا به رستاخیز دست در کمر بندگی ما زده‌اند؛ و فرمان را چشم نهاده و در آرزوی یک نظر می‌سوزند. اما انگشتان حسرت در دهان حیرت گرفته که: «این چیست؟». خدمت اینجا و محبت آنجا! دوییدن و پوییدن بر ما و رسیدن و نادیدن ایشان را! و عزت احدیت به نعمت تقدیر، ایشان را جواب می‌دهد که: کار سوز دارد و اندوه، نهاد ایشان معدن سوز است و کان اندوه:

بی کمال سوز دردی نام دین هرگز مبر
بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن
در خم زلفین جان آویز جانان روز وصل
جز دل مسکین خون آلود را قربان مکن

Weeping in Islam and the Sufi Tradition
sunny press 2012

